

نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال سیزدهم، شماره پنجاه و دوم، زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۷-۵۶

بینامتنیت در ادبیات تعلیمی (با تمرکز بر قابوس‌نامه و تعالیم پتاح حوتپ؛ کهن‌ترین فرزندانۀ جهان)

دکتر صبا جلیلی جشن‌آبادی* - دکتر سیدمهدی رحیمی**

چکیده

بینامتنیت یکی از مباحث حوزه بررسی متون است که به روابط گوناگون متون از نظر صورت و معنا اشاره دارد. بینامتنیت متن را حلقه‌ای در یک زنجیره بینامتنی می‌داند و بر آن است که هر متنی با متون پیش از خود و هم‌زمان و پس از خود در ارتباط است. به بیان دیگر، هر متن به صورت پنهان یا آشکار با ژانر خود، ارتباط صوری و معنایی دارد. اندرز به فرزند، از زیرگونه‌های ادبیات تعلیمی است که پیشینه کهنی در تمدن‌های بشری دارد. این سنت اندرزی، بنابر سه اصل پیشینه کهن، جهانی‌بودن، تداوم و تکرار شونده‌گی، نیازمند بررسی بینامتنی و تطبیقی است. بنابر مستندات تاریخی، آموزه‌های پتاح حوتپ، کهن‌ترین کتاب در ادبیات تعلیمی جهان است. این آموزه‌ها مربوط به ۲۸۸۰ سال پیش از میلاد در مصر باستان است. در زبان و ادبیات فارسی، قابوس‌نامه نمونه مشهور و موفقی است که اندکی پس از تألیف تا پایان قاجاریه، نویسندگان متون اندرزی در ایران به آن توجه داشتند و از آن تقلید می‌کردند. جایگاه بسیار کهن تعالیم پتاح و شهرت قابوس‌نامه، دلیل اصلی گزینش این دو اثر است. در این پژوهش با رویکرد تحلیلی - تطبیقی،

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور - ایران (نویسنده مسؤول) sabajalili62@pnu.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند smrahimi@birjand.ac.ir

ویژگی‌های برون‌متنی، پیرامنتی و درون‌متنی این آثار بررسی شد. این آثار در گزینش مخاطب (پسران نویسنده)، جایگاه اجتماعی نویسنده (وزیر دربار ایسی و شاهزاده آل‌زیار)، تفاخر به اصل و نسب، داشتن مقدمه عاطفی و مؤخره تأکیدی، تأکید در به‌کار بستن تعالیم، بیان اندرزهایی درباره حوزه رفتاری در اجتماع و خانواده، همانندگی دارند. این دست‌آورد نشان‌دهنده این است که در نوشتن اندرز برای فرزند، سنتی مشترک وجود داشته است که البته بسته به نوع آن اندکی متفاوت است.

واژه‌های کلیدی

بینامتنیت، فرزندنامه، تعالیم پتاح‌حوتپ، قابوس‌نامه

۱- مقدمه

۱-۱ شرح مسئله (تعریف و تاریخچه)

قابوس‌نامه فرزندنامه‌ای مدون در ژانر اندرز است و این ژانر نیز از گونه‌های مهم ادبیات تعلیمی است که پیشینه‌ای کهن دارد. اندرز به معنای پند، نصیحت، موعظه، ذکر و عهد و میثاق (معین، ۱۳۸۶: ذیل اندرز) و دربردارنده تجربه است؛ درواقع اندرز مجموع آن چیزی است که گروهی مشخص (وزیران، کاتبان، پیشوایان دینی، دبیران، پدران) از واقعه‌ای کلی درک کرده‌اند؛ بنابراین از این منظر، رو به گذشته دارد و تنها دلیل ایجاد آن، آموزش است و از این جنبه نیز نگاهی به آینده دارد؛ زیرا فرض بر این است که اوضاع و احوال تکرار می‌شود. صورت نخستین فرزندنامه‌ها، وصیت‌های شفاهی و اندرزهای مکتوبی است که پدران در جایگاه‌های مختلفی مانند پادشاهی، وزارت، سپاه‌سالاری، پیشوای دینی و... به فرزندان داده‌اند و در برهه‌هایی از تاریخ، به فراخور انتظارات مخاطبان و شرایط تاریخی اجتماعی زمانه، در شکل‌های گوناگونی اعم از داستان، رمان، نامه‌های سرگشاده، اتوبیوگرافی، قطعات موسیقی و... تولید می‌شود؛ این اندرزنامه‌ها گرچه در شکل و فرم تغییر یافته، در محتوا همان اندرزهایی است که پدران به فرزندان خود داده‌اند؛ بنابراین، بخش گسترده‌ای از ادبیات اندرزی، آموزه‌های والدین به فرزندان

است و شاید بتوان گفت پیشینه‌ای کهن‌تر از ژانر تعلیمی دارد.

بنابر مستندات تاریخی، نمونه‌های کهن اندرز به فرزند، به تمدن مصر می‌رسد (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۳۲). این تعالیم، سیبیت^۱ نام دارد که بر پاپیروس نوشته می‌شد. این متون تعلیمی در دوران پادشاهی میانه مصر (۱۷۸۲-۲۰۴۰ ق. م) به اوج رسید؛ به‌طور کلی این زمان دوره اوج هنر و فرهنگ مصر به شمار می‌رود و بیشتر، تعالیم پادشاهان و وزیران برای فرزندانشان است. تعالیم کگمنی^۲ مربوط به سال‌های ۳۹۹۸ پیش از میلاد، در زمان سلسله سوم، پایان دوره هیونی^۳ است که تنها، پنج بند پایانی آن مانده است (Ph, 1912: 62-64). اندرز دیگر، تعالیم آمین‌اموپ^۴ است. این اثر در دوره پادشاهی رامسس (۱۰۷۵-۱۳۰۰ ق. م) نوشته شده است و سی فصل دارد؛ نیز در سفارش‌هایی به فرزند است که تضادهای برجسته دو نوع انسان آرام و هیجانی مطرح شده است (Lichtheim, 1976: 146-149). اندرز دیگر، سفارش‌های آمین‌محت اول^۵ به پسرش سنوسرت اول^۶ است که با تلخی و بدبینی همراه است (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۳۴). تعالیم انی^۸ از دیگر نمونه‌های تعالیم برای فرزند است. نویسنده در این کتاب، اعتراضات پسرش را با جدل رد می‌کند و به او شیوه درست زندگی را می‌آموزد (Lichtheim, 1976: 135-146). متن دیگر، تعالیم لویالیست^۹ است؛ این تعالیم در بردارنده ۱۴۵ قطعه شعر در دو بخش متفاوت (Parkinson, 2002: 318-319) است. اندرزهای لقمان به پسرش ناتان نیز که بخش‌هایی از آن در قرآن آمده است (لقمان: ۱۲-۱۹) مربوط به سال ۶۳۰ پیش از میلاد در مصر است.

در دوره کنونی هم نمونه‌هایی از این اندرزنامه‌ها وجود دارد: کتاب *مِن والدِ الی ولده* از احمد حافظ عوض‌بک (۱۸۷۰-۱۹۵۰ م.) در بردارنده نوزده نامه به فرزندش (۱۹۲۳) است؛ اندرزنامه دیگر، کتاب *إلی ولدی* از أحمد أمين (۲۰۱۲) است.

در ایران نیز نوشتن اندرز برای پسران پیشینه‌ای کهن دارد. در پیش از اسلام، بیشتر خطاب به شاهزادگان جوان بوده است: وصایای هوشنگ، پادشاه پیشدادی به پسرش (امام، بی تا: چهار)؛ سخنان کمبوجیه با پسرش کوروش (گزنفون، ۱۳۸۸: ۳۰)؛ اندرزهای کوروش به فرزندانش^{۱۰} (زمانی، ۱۳۹۶: ۸۱)؛ عهد اردشیر برای فرزندش. معروف است

که مأمون به معلم فرزندش دستور داده بود تا کتاب خدا را به او بیاموزد و عهد اردشیر را بر او بخواند و او را به حفظ کلیله و دمنه وادارد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۸). نامه شاهی از شاهان گذشته خطاب به پسرش درباره تعلیم و تربیت، تعالیم زادن فرخ در تأدیب پسرش، عهد قباد به پسرش خسرو انوشیروان و نامه انوشیروان به فرزندش هرمزد (همان: ۲۲۲) از دیگر آثار این حوزه است. در متون زبان فارسی، چهار مجموعه نصایح منسوب به خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی موجود است که یکی از آن چهار مجموعه، پندنامه‌ای است که عنصرالمعالی آن را در قابوس‌نامه گنجانده است. پس از اسلام نیز این سنت ادامه یافت و کتاب‌هایی در دو بعد آموزش فنون خاص و تربیت عمومی (حکمت عملی) نوشته شد. در گروه نخست می‌توان کتاب‌های هدایه المتعلمین فی الطب در پزشکی، جامع‌الألحان در موسیقی و توحیدنامه را نام برد. در موضوع تربیت عمومی، نامه‌ها و کتاب‌هایی نیز در قالب نظم و نثر وجود دارد: اندرزهای سبکتکین به محمود؛ روضة العقول؛ مفتاح النجات؛ دستورنامه نزاری؛ بهارستان؛ کتاب احمد و غیره.

از نظر کریستوا، بینامتنیت عامل اساسی پویایی درون‌متنی و جنبش معنایی متن است؛ متن‌ها به سبب خاستگاه‌های گوناگون خود در تعامل با یکدیگرند و از یک فضای بسته خارج و در دنیای ادبیات تطبیقی مطرح می‌شوند. به واسطه بینامتنیت، یک متن لذت‌بخش، همه متن‌های لذت‌بخش گذشته را احیا و احضار می‌کند و شبکه‌ای از متن‌های لذت‌بخش با یک متن خواننده می‌شود (نقل به مضمون از نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۱۳). بر همین اساس، ارزش و اهمیت ادبیات ملی نیز بدون شناخت ادبیات سایر ملل به درستی فهمیده نمی‌شود. آنتونی تورلبی^{۱۱} مفیدترین ابزار برای تحلیل آثار هنری را تطبیق دانسته است و عقیده دارد که بهتر است برای درک ارزش آثار مکتوب، تحلیل آن‌ها صرفاً در یک زبان محدود نشود؛ بلکه وجوه اشتراک آثار ادبی جهان می‌تواند میزان درک اصالت اثر ادبی باشد. خواندن یک شعر یا دیدن یک تصویر یا یک بنای تاریخی، به درک محدودی از ویژگی‌های اثر می‌انجامد؛ ولی دیدن نمونه دیگری از همان چیز که البته در جای خود اثر هنری مستقلی است، درک اصالت است (پراور و انوشیروانی، ۱۳۹۳: ۴۷). همه متون - به ویژه قابوس‌نامه که مطالعه این جستار است - در ارتباطی افقی

با مخاطبان اصلی و ضمنی خود هستند و در محور عمودی با متون پیش از خود و متون زمان خود و متون نوشته شده در آینده ارتباط دارند.

۲-۱ پیشینه و ضرورت پژوهش

مقاله‌ها و تحقیقات بسیاری دربارهٔ قابوس‌نامه انجام شده است؛ ولی در حوزه پژوهش بینامتنی و تطبیقی، کمتر به آن توجه شده است. از جمله این تحقیقات به نمونه‌هایی می‌توان اشاره کرد: «بررسی مقایسه‌ای قابوس‌نامهٔ عنصرالمعالی و شهریار ماکیاولی براساس چارچوب نظری توماس اسپریگنز» (توانا و مولودی، ۱۳۹۸)؛ «وجود تشابه برخی مؤلفه‌های فرهنگی قابوس‌نامه با متون اوستایی و پهلوی» (اسماعیلی، ۱۳۹۵) که در نمونه نخست، فقط اندیشه‌های سیاسی و در نمونه دوم، ریشه‌ها و تشابهات فرهنگی کتاب با اندیشه‌های ایران باستان بررسی شده است. تنها در مقاله «مراودات بینافرهنگی: صورت‌بندی مفهوم سخنوری در ایران سده‌های میانه و مصر باستان؛ باتکیه بر دو کتاب آموزه‌های پتاح‌حوتپ و قابوس‌نامه» (عمارتی‌مقدم، ۱۳۹۸)، نویسنده با نگاه بلاغی، مفهوم سخنوری را در مصر باستان و ایران عصر عنصرالمعالی بررسی کرده است و به دیگر جنبه‌های این اثر - شاخصه‌های پیرامنی، درون‌متنی، تحلیل اندرزاها در حوزه تہذیب نفس و رفتار در منزل و اجتماع - اشاره‌ای نشده است. در هیچ‌یک از این پژوهش‌ها، رابطهٔ بینامتنی با ژانر فرزندنامه‌نویسی، بررسی علمی نشده است.

۳-۱ مبانی نظری پژوهش

یکی از مباحث حوزهٔ نقد متون، روابط بینامتنی است. «اصطلاح بینامتنیت را ژولیا کریستوا^{۱۲} در سال ۱۹۶۶ در مقاله‌ای به نام «کلمه، گفت‌وگو، رمان»^{۱۳} به‌طور رسمی مطرح کرد» (Worton & Still, 1990: 1,16). این نظریه آشکار می‌کند که در یک زنجیره و شبکهٔ متنی، آغاز و پایانی وجود ندارد و هر متنی در میانه قرار دارد و در ساختن متن‌های دیگر حضور خواهد داشت. روابط بینامتنی همواره وجود دارد و تاریخ با همین روابط بینامتنی مفهوم یافته است (نامورمطلق، ۱۳۹۴: ۱۴).

بنیان‌گذاران این نظریه عقیده دارند که بینامتنیت به هیچ وجه بررسی حضور محسوس و ردیابی شدهٔ یک متن در متن دیگر و بازتولید آن نیست. آنان جست‌وجوی

روابط یک اثر با آثار دیگر یک نویسنده یا نویسندگان دیگر را نقد می‌کنند. «بینامتن نزد بارت ویژگی پنهانی دارد؛ زیرا در متن توزیع شده و بسیار فراتر از نقل قول‌های مستقیم است؛ نقل قول‌هایی که از عناصر مهم مطالعه در نقد سنتی محسوب می‌شود. بر آن چیزی که بینامتن نامیده می‌شود، باید متن‌های پسین و آینده را نیز افزود» (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۱۵۲). در نظر بارت، بینامتنیت که شرط هر گونه متنی است، با هر شکلی، به مسئله ارجاع و تأثیر محدود نمی‌شود. بینامتن حوزه عمومی فرمول‌های بی‌نامی است که خاستگاه آنها را به‌ندرت می‌توان بازشناسی کرد. نقل قول‌هایی ناخودآگاهانه یا غیرارادی و داده‌هایی بدون گیومه (همان: ۱۴۶-۱۴۸).

ژنت^{۱۴} بینامتنیت نظری در آرای کریستوا و بارت را به‌صورت کاربردی دنبال می‌کند. او هر نوع رابطه میان یک متن با متن‌های دیگر یا غیرخود را با واژه ترامتنیت^{۱۵} نام‌گذاری و آن را به پنج دسته تقسیم می‌کند: سرمتنیت،^{۱۶} پیرامتنیت،^{۱۷} فرامتنیت،^{۱۸} بینامتنیت^{۱۹} و بیش‌متنیت^{۲۰} (Genette, 1997: 1-5). از این میان، بینامتنیت و بیش‌متنیت به رابطه میان دو متن هنری می‌پردازد و سایر اقسام ترامتنیت، به رابطه یک متن و شبه‌متن‌های مرتبط با آن توجه دارد. «سرمتنیتی که ژنت بیان می‌کند، به روابط یک اثر با گونه‌ای که به آن تعلق دارد، می‌پردازد. گرچه با گذر زمان گونه‌های ادبی و هنری دستخوش دگرگونی‌های اساسی شده‌اند، اما این ارتباط میان یک اثر و یک گونه همواره تصورشدنی است. تبیین این نوع رابطه سرمتنی می‌تواند به بررسی روابط میان آثار متعلق به یک گونه خاص نیز کمک کند» (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۹۴).

۱-۴ روش و پرسش پژوهش

این جستار با رویکرد تحلیلی تطبیقی^{۲۱} و با نظریه بینامتنیت، به این پرسش پاسخ می‌دهد که *قابوس‌نامه* - به‌مثابه فرزندنامه‌ای مدون و مشهور در ادبیات فارسی - چه تشابهاتی با نخستین نمونه مکتوب و شناخته‌شده جهانی آن دارد؛ به دیگر سخن، چه نشانه‌های برون‌متنی، پیرامتنی و درون‌متنی در این اثر وجود دارد که آن را موفق‌ترین نمونه ژانر فرزندنامه، تا دوره مشروطه، در ادبیات فارسی کرده است. نگارندگان این مقاله به دنبال تأثیر و تأثر عنصرالمعالی از *تعالیم پتاح‌حوتپ* نیستند؛ بلکه به *قابوس‌نامه* به‌مثابه

متنی در ژانر فرزندنامه نگریسته‌اند که از نظر شاخصه‌های صوری و محتوایی، اشتراکات بسیاری با نخستین نمونه به دست آمده در این زیرگونه ادبی دارد.^{۲۲}

۲- بحث و بررسی

در تاریخ ادبیات جهان، *تعالیم پتاح‌حوتپ* «کهن‌ترین کتاب» معرفی شده است (تراویک، ۱۳۷۳: ۴). ویل دورانت در *تاریخ تمدن*، *تعالیم پتاح‌حوتپ* را کهن‌ترین اثر فلسفی می‌داند که مربوط به ۲۸۸۰ سال پیش از میلاد است؛ یعنی ۲۳۰۰ سال پیش از زمان کنفوسیوس، سقراط و بودا (۱۳۳۷، ج ۱: ۱۲۳۲). گامبی‌گان نیز در برگردان اصل مصری کتاب به انگلیسی، این اثر و *تعالیم کگمنی* را کهن‌ترین کتاب در جهان دانسته است (Ph, 1912: 19). نزدیک ممفیس، مقبره چند تن از اشراف با نام پتاح‌حوتپ وجود دارد که در قلمرو ایسی زندگی می‌کردند. یکی از این افراد، نویسنده این *تعالیم* است. پتاح در زمان سلسله پنجم فرماندار و وزیر دربار سلطان Isesi بود (ایسیسی از ۳۵۸۰-۳۵۳۶ پیش از میلاد، در شهر ممفیس حکومت کرد). پتاح هنگامی که از کار کناره می‌گرفت، با کسب اجازه از شاه، خواست تا دستورالعملی برای پسر خود آختتپ^{۲۳} بنویسد (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۳۳). *قابوس‌نامه* نیز نصیحت‌نامه‌ای از عنصرالمعالی کی‌کاووس بن وشمگیر (زاده ۴۱۲ ق.)، از شاهزادگان خاندان زیاری در گیلان و گرگان و طبرستان است. او این کتاب را در سال ۴۷۵ ق. برای فرزندش گیلان‌شاه نوشت: «اما بعد چنین گوید جمع‌کننده این کتاب، امیر عنصرالمعالی کی‌کاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار مولی امیرالمؤمنین با فرزند خویش گیلان‌شاه» (۱۳۱۲: ۱).

همان‌گونه که هیچ متنی نمی‌تواند از متنیت فرهنگی یا اجتماعی گسترده خود، که سنگ بنای آن است، جدا شود، *قابوس‌نامه* نیز به مثابه موفق‌ترین فرزندنامه ادبیات فارسی تا عصر مشروطه، با نخستین نمونه ژانر خود اشتراکاتی دارد. این ماندگی‌ها در سه حوزه برون‌متنی (جایگاه اجتماعی نویسندگان متون)، پیرامنتی (مقدمه و مؤخره متون) و درون‌متنی بررسی می‌شود.

۲-۱ جایگاه اجتماعی عنصرالمعالی و پتاح‌حوتپ

هر دو نویسنده جایگاه بالای اجتماعی دارند. پتاح حوتپ وزیر، و عنصرالمعالی نیز امیر محلی است. تفاخر به اجداد و جایگاه اجتماعی آنها در اندرزها آشکار است. آنان از فرزندان انتظار دارند مانند بزرگان و شاهزادگان رفتار کنند: «اگر می‌خواهی آنچه را در قلبت است انجام دهی، بر آن کار چیره شو؛ همان‌گونه که شاهزادگان و بزرگان بر آن امور چیره می‌شوند» (ph, 1912: 43). در پایان اندرزهای پتاح آمده است: «اگر از چیزهایی که گفتم پیروی کنی، همه رفتار بهترین می‌شود؛ زیرا حقیقت و راستی در آنهاست. این اندرزها در زبان همه مردم جاری است. هیچ‌یک از سخنانی که در اینجا گفته‌ام تا ابد محو نخواهد شد. این سخنان نمونه‌ای است که شاهزادگان نیز از آنها به نیکی یاد خواهند کرد» (Ibid: 56). عنصرالمعالی نیز پسر را به شناختن نسبش فرامی‌خواند و از او می‌خواهد تا زندگی شرافتمندانه داشته باشد: «بدان ای پسر! که تو را تخمه و نبیره بزرگ است و شریف؛ از هر دو جانب کریم‌الطرفین و پیوسته ملوک جهانی. جدت شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر و نبیره‌ات خاندان ملوک گیلان است از فرزندان کی‌خسرو و ابوالمؤید» (۱۳۱۲: ۲). البته باید گفت عنصرالمعالی گاهی نیز به فرزند می‌گوید که فرزند هنرهای خویش باشد و به اجدادش شاد نشود: «اما جهد کن که اگرچه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر... که بزرگی خرد و دانش راست؛ نه گوهر و تخمه را» (همان: ۱۸).

نکته دیگری که آن هم مؤثر از جایگاه اجتماعی است، توجه به قضاوت مردمان هم‌عصر است. اینکه دیگران چه قضاوتی درباره رفتار و منش نیک دارند. آنان با اشاره به نجیب‌زادگی، فرزندان خود را به کسب فضایل ترغیب و از رذایل اخلاقی دور می‌کنند. در آموزه‌های پتاح آمده است: «بکوش تا سخنانی که به او می‌گویی، درست و واقعی در زندگی فرزندان جایگیر شود. این‌گونه است که به بالاترین قدرت می‌رسند و گناهان از آنان دور می‌شود؛ بنابراین، مردانی که این چیزها را می‌بینند خواهند گفت: حتماً آن مرد با هدف خیرخواهی سخن می‌گوید. آنان نیز به این سخنان عمل خواهند کرد. یا مردمان خواهند گفت: مسلماً آن مرد خیره و کاربلد است و همه مردم اظهار می‌کنند که: آنان مردمی هستند که دیگران را هدایت می‌کنند و بزرگی و وقار، بدون آنان

کامل نیست» (59: 1912)؛ «قلب را هنگام سخن گفتن به کار بند تا نجیبانی که سخن تو را می شنوند، بگویند چه عالی است سخنانی که از دهانش بیرون می آید» (Ibid: 60). عنصرالمعالی نیز می نویسد: «جهدکن تا عاشق نباشی، پس اگر کسی را دوست داری، باری کسی را دار که بیرزد... تا بعضی زبان مردمان بسته شود و عذر تو مقبول دارند که خلقان از غیبت کردن و از غیبت جستن یکدیگر غافل نباشند» (۱۳۱۲: ۵۹)؛ «تا توانی هرگز سوگند راست و دروغ مخور و خود را به سوگند خوردن معروف مکن تا اگر وقتی سوگندت باید خورد، مردمان تو را بدان سوگند راست گوی دارند» (همان: ۷۷)؛ «گفته اند لکل عمل رجال تا زبان طاعنان در تو دراز نگرده و در شغل خلل درنیارد» (همان: ۱۶۹).

۲-۲ روابط پیرامنتی؛ مقدمه و مؤخره متون

پتاح و عنصرالمعالی اندرزهای خود را با مقدمه‌ای تقریباً همانند شروع کرده اند. این گونه مقدمه در بیشتر فرزندنامه‌های سنتی وجود دارد: معرفی خود و مخاطب، انگیزه و هدف اصلی نوشتن، برانگیختن حس عاطفی مخاطب. در مقدمه تعالیم پتاح، او از پادشاه اجازه سخن گفتن می خواهد: «به خدمتگزار خود فرمان ده تا قدرت وسیع خود را به پسرش تفویض کند. مرا اجازه ده تا با کلماتی از سخنان گذشتگان و کسانی که ندای خدایان را می شنیدند، با وی سخن گویم. استدعا دارم مرا اجازه دهی تا چنین کنم» (41: 1912). او القاب خود را این گونه معرفی می کند: «رئیس ارث، پدر مقدس، محبوب خداوند، پسر ارشد پادشاه، حاکم و فرمانده شهر، وزیر پتاح حوتپ» (Ibid: 42).

نویسندگان این تعالیم برای تأثیر بر مخاطبان خود، از مقدمه‌ای انگیزشی و عاطفی بهره برده اند. همان گونه که ارسطو یکی از ابزار اقناع مخاطب را توسل به احساسات مخاطب^{۲۴} می داند (۱۳۹۳: ۲۵-۳۵)، در این دو اثر نیز اندرزاها با مقدمه‌ای احساسی شروع شده است تا عاطفه مخاطب برانگیخته شود. این برانگیختگی از رهگذر تفاوت سن پدر و فرزند حاصل می شود؛ تضاد رفتن و ماندن، پیری و جوانی، سستی و قدرت مندی. این رکن مهم در متون اندرزی - اخلاقی نمایان است و در دوره‌های مختلف تاریخی نیز ثابت است (رک. جلیلی جشن آبادی، ۱۳۹۹). پتاح می گوید: «پایان زندگی من نزدیک است. پیری بر من فروریخت و ناتوانی فرارسید و به مرحله کودکی

دوم رسیده‌ام. با سالخوردگی، بدبختی روزبه‌روز افزون‌تر می‌گردد. چشم‌ها کوچک می‌شود. شنوایی کاهش می‌یابد. نیرو کم می‌شود و قلب دیگر آرامشی ندارد. دهان بسته می‌شود و هیچ سخن نمی‌گوید. قلب می‌ایستد و دیروز را به یاد نمی‌آورد. استخوان‌های سراسر بدن دردناک می‌شود. همه مزه‌ها می‌رود. بویایی متوقف می‌شود و آدمی به دلیل ضعف، نفس نمی‌کشد» (Ph, 1912: 41). عنصرالمعالی نیز می‌نویسد: «بدان ای پسر! که من پیر شدم و ضعیفی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی می‌بینم که آن کتابت را دست چاره‌جویی از من کشف نتواند کرد» (۱۳۱۲: ۱)؛ «آگاه باش ای پسر که روز رفتن من نزدیک است و آمدن تو بر اثر من زود باشد که تا امروز که درین سرای سپنجی، باید که برکار باشی و پرورشی که سرای جاودانی را شاید، حاصل کنی که سرای جاودانی برتر از سرای سپنجی است» (همان: ۲).

هر دو نویسنده به قصد تعلیم فرزند خود نوشته‌اند. پتاح علاوه‌بر آن، هدف اندرزه‌ایش را آموزش نکته‌های دقیق نیکو سخن گفتن به نادانان می‌داند (1912: 42). عنصرالمعالی نیز هدف اندرزه‌ایش را «پنددادن و روزبهی جستن» برای فرزند می‌داند (۱۳۱۲: ۱). او به تلخی اندرز و نافرمانی پسران از پدران آگاه است؛ بنابراین، سخنش را تعدیل می‌کند تا اعتراض احتمالی مخاطبش را فرونشاند: «هرچند که من نشان خوبی و روزبهی می‌بینم اندر تو، یکی گفتار بر شرط تکرار واجب است» (همان: ۲). تعالیم پتاح مبتنی بر اختصار است؛ شاه از او می‌خواهد که سخن را به درازا نکشاند مبادا که باعث ملالت شود (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۳۳؛ Ph, 1912: 54). هدف عنصرالمعالی تألیف کتابی جامع در اصول بهترزیستن در جامعه‌ی زمان خود بوده است. به همین دلیل، اندرزه‌ایش را در چهل و چهار باب نسبتاً طولانی تدوین و در مقدمه کتاب نیز به موضوع باب‌ها اشاره کرده است.

به‌جز مقدمه، پایان اندرزه‌ها نیز مشابه است. پتاح می‌گوید: «اینک اگر تو شرایط و موقعیت مرا به دست آوری، بدنت شکوفا می‌شد. و در همه کارهایی که انجام می‌دهی، پادشاه از تو راضی خواهد شد. تو سال‌هایی را خواهی گذرانند که کمتر از آنچه من گذراندم، نیست. من پنج مرحله و ده سال از زندگانی‌ام را جمع کردم و گذراندم برای

پادشاهی که بیشتر از نیاکانم به من لطف کرد. به این دلیل است که من تا دوره پیری ام برمبنای حقیقت و عدالت نسبت به پادشاه کار کردم» (Ph: D/61). عنصرالمعالی نیز می نویسد: «بدان ای پسر که از خردی تا به پیری عادت من این بود و چنین بودم و شست و سه سال عمر من بدین سیرت و بدین سان به پایان بردم... و آنچه بر خویشتن پسندیدم، بر تو همان پسندیدم... این پندها و عادت های من به گوش دل بشنو و کار بند» (۱۳۱۲: ۱۹۳).

۲-۳ عناصر درون متنی و تحلیل موضوعی اندرزها

قالب اندرزها در دو اثر، مثنوی است. پتاح تعلیمش را در ۴۳ بند بیان کرده است که البته بند ۳۲ آن معدوم است. قابوس نامه نیز دارای ۴۴ باب مدون و دقیق است. سبک بیان در هر دو اثر، ساده و روان است. گامبی گان در مقدمه خود بر ترجمه انگلیسی تعلیم پتاح، به سبک ساده و روشن این تعلیم اشاره کرده است: «اندرزهای آنان، بسیار ساده و آشکار است؛ زیرا آن گونه که در میان خودشان سخن می گفتند، نوشته اند» (Ph, 1912: 30). پتاح از تشبیه بهره گرفته است تا سخنش را به عینیت نزدیک کند. سخن زیبا را به در کم یاب و دزد را به تمساح (Ibid: 42) و مهربانی و نیکی را به خانه (Ibid: 6/44) مانند می کند. عنصرالمعالی نیز در اندرزهایش، از تشبیه و تمثیل و حکایات بسیار بهره برده است تا اندرزهایش عینی شود و در مخاطب مؤثر باشد: «این جهان چون کشتزاری است؛ آنچه کاری دروی و دروده خویش کس در کشتزار نخورد و آبادانی سرای فانی از سرای باقی است و نیک مردان درین سرای همت شیران دارند و بدمردان فعل سگان و سگ هم آنجا که نخجیر کرد، بخورد و شیر چون نخجیر صید کرد، جای دیگر خورد و نخجیرگاه، این سرای سپنجی است و نخجیر تو نیکی کردن؛ پس نخجیر اینجا کن تا وقت خوردن در سرای باقی آسان بود» (۱۳۱۲: ۲).

پیش از تحلیل اندرزها، نکته ای مهم و مشترک بررسی می شود: در فرزندنامه ها سفارش به اندرز نیوشیدن و به کار بستن آن بسامد بالایی دارد (رک. جلیلی جشن آبادی، ۱۳۹۹: ۱۵۴-۱۵۸). پتاح در تعلیمش پسری را که از اندرزهای پدران و بزرگان پیروی می کند می ستاید: «پسر مطیع بسیار باشکوه است. او مطیعانه می شنود و رفتار می کند. پسر

مطیع، در گوش کردن و شنیدن و در سخن گفتن بی نظیر است. پیروی و اطاعت کردن بهتر از هر چیزی است و باعث حسن نیت می شود. چه خوب است که پسر چیزهایی را از پدرش بیاموزد؛ پدری که به سن پیری رسیده است. پیروی کردن در نزد خداوند ستوده است و نافرمانی ناستوده. این قلب است که صاحبش را به اطاعت یا نافرمانی می کشاند» (ph, 1912: 57). عنصرالمعالی نیز با اشاره به سرشت روزگار و نافرمانی طبیعی فرزند از پدر، نگران است که پسرش به اندرزهایش عمل نکند؛ بنابراین به صراحت می نویسد: «مبادا که دل تو از کاربندی این کتاب بازماند؛ آنگاه از من آنچه شرط مهر پدری است آمده باشد، اگر تو از گفتار من بهره نیک نجویی، چون بندگان دیگر باشند بشنودن و کاربستن نیک غنیمت دارند و اگرچه سرشت روزگار بر آن جمله آمد که هیچ فرزند پند پدر خویش را کار نبندد که آتشی در باطن جوانان است که از روی غفلت، پنداشت خویش ایشان را بر آن دارد که دانش خویش برتر از دانش پیران دانند؛ اگرچه مرا این معلوم بود، مهر و شفقت پدری مرا یله نکرد که خاموش باشم» (۱: ۱۳۱۲).

مبنای تحلیل موضوعی اندرزها در این پژوهش، تقسیم بندی خواجه نصیر توسی در *اخلاق ناصری* است (۱۳۵۶: ۳۸-۴۱). او حکمت را این گونه تعریف می کند: «دانستن چیزها چنان که باشد و قیام نمودن به کارها چنان که باید، به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد و چون چنین بود، حکمت منقسم شود به دو قسم: یکی علم و دیگر عمل» (۱۳۵۶: ۳۸). او حکمت را به دو گونه نظری و عملی تقسیم می کند. حکمت نظری شامل انواع مابعدالطبیعه (علم الهی، فلسفه اولی، معرفت نبوت و شریعت و احوال معاد) ریاضی (هندسه، عدد، نجوم، موسیقی، مناظر، مریا، جبر، مقابله) و علم طبیعی (سماع طبیعی، سما و عالم، عالم کون و فساد، آثار علوی، علم معادن، نبات، حیوان، نفس، پزشکی، احکام نجوم، کشاورزی) و منطقی می شود. حکمت عملی را نیز به سه حوزه تهذیب اخلاق (در حوزه فردی)، تدبیر منزل (رفتار فرد با اهل خانه)، سیاست ملان (رفتار با دیگران در جامعه و کشور) منقسم می کند (همان: ۳۹-۴۱).

در تحلیل موضوعی بسیاری از اندرزها، ممکن است هم پوشانی هایی وجود داشته باشد. چون در *قابوس نامه* ابواب موضوع بندی شده است، هم پوشانی کمتر است؛ ولی در

تعالیم پتاح ممکن است نتوان به دقت این مرزبندی‌ها را ترسیم کرد و گاهی موضوعی در موضوع دیگر شناور خواهد بود.

۲-۳-۱ تهذیب نفس و توجه به فضایل و رذایل اخلاقی

- نکوهش غرور

پتاح اندرزهایش را با نکوهش غرور آغاز می‌کند: «به آنچه آموخته‌ای مغرور مباش و با حکیم و نادان یکسان سخن بگو؛ زیرا محدودیتی برای مهارت نیست. همان‌گونه که هیچ صنعت‌گری همه مهارت‌های فن خود را نمی‌داند» (Ph, 1912: 1/42)؛ «اگر می‌خواهی متواضع باشی، به یک خردمند خدمت کن تا همه اعمال تو در برابر خداوند خوب باشد. اگر در رتبه و درجه، انسان موقفی شده‌ای، در برابر دیگران که به آن رتبه نرسیده‌اند و نسبت به آنچه بیشتر از دیگران می‌دانی مغرور مباش؛ بلکه به آنان احترام بگذار» (Ph: 10/46). او اگرچه غرور را رذیلت اخلاقی می‌داند؛ شکست‌نفسی هنگام قدرت را هم نمی‌پسندد: «هنگامی که قدرت داری، بکوش و خودت را بساز تا از راه دانشمندی و نیک‌خواهی افتخار به دست آوری. با قدرت و تسلط سخن بگو؛ نه آن‌گونه که مطیع دستورات باشی؛ زیرا کسی که در حال قدرت، شکست‌نفسی می‌کند به خطا می‌افتد» (Ph: 25/ 52). غرور موضوعی است که در قابوس‌نامه نیز بارها نکوهش می‌شود: «به فضل و هنر خویش غره مشو و مقید. آنکه که تو همه چیز آموختی و دانستی، خویشتن را از جمله نادانان شمر که دانا آن‌گاه باشی که بر نادانی خویش واقف‌گردی» (۱۳۱۲: ۲۶/۶)؛ «پس ای پسر! به دانش خویش غره مشو؛ که اگرچه دانا باشی که مر تو را شغلی پیش آید، هرچند تو را کفایت گزاردن آن باشد، مستبد رای خویش مباش. هر که مستبد به رای خویش بود، همیشه پشیمان بود» (همان: ۲۷).

- نکوهش دشنام

همان‌گونه که پتاح هدف از این اندرزها را بیان دقایق نیکو سخن گفتن دانسته است، طبیعتاً دشنام و بدزبانی در نظر او سرچشمه بدی‌هاست: «اگر می‌خواهی که کارهایت نیکو باشد، خودت را از بدخواهی و کینه‌توزی نگاه‌دار. از دشنام‌دادن بپرهیز که آن مرض ناراحت‌کننده‌ای است. مگذار که در این چالش بیفتی. دشنام در روابط پدران و

خویشاوندان و دختران اختلاف می‌افکند: همسر را از شوهر جدا می‌کند و همه بدی‌ها را به خود می‌کشد و حلقه واسط همه شرارت‌هاست؛ ولی مردی که در درستی و حقیقت ساکن است - و نه در دشنام و منازل بدگویی - روزبه‌روز می‌بالد» (Ph: 19/50). همان‌گونه که دشنام در نظر پتاح، باعث پراکندگی می‌شود، خوش‌زبانی در اندیشه عنصرالمعالی باعث جذب هواداران است: «زفان را به خوبی و هنرآموختن خوکن و جز خوبی گفتن زبان را عادت‌مکن که هرکه زفان او خوش‌تر هواخواهان او بیشتر» (۱۳۱۲: ۱۸/۶). عنصرالمعالی نیز پرهیز از دشنام را از ضرورت‌ها می‌داند حتی اگر مزاح ساده باشد (همان: ۵۵/۱۳).

- نکوهش شکم‌بارگی

پتاح فرزند را از اینکه بنده شکم باشد، برحذر می‌دارد: «مردی که قلبش از شکمش پیروی می‌کند، این قلب، به‌جای محبت، باعث انزجار است. قلب او رنجور و بدنش بیمار است و نسبت به کسانی که در راه خدا می‌بخشند، گستاخ و جسور است. کسی که از شکمش پیروی می‌کند، دشمن دارد و دشمن او همان شکمش است» (Ph: 14/48). در *قابوس‌نامه* نیز علاوه بر آداب خوردن، به خویشستن‌داری و داشتن زمان و برنامه برای خوردن توصیه شده است: «بدان که عادت مردمان بازاری چنان است که طعام بیشتر به شب خوردند و آن سخت زیان دارد. دائم با تخمه باشند و مردمان لشکری‌پیشه را عادت چنان است که وقت و ناوقت ننگرند. هرگاه یابند بخورند و این عادت ستوران است که هرگاه علف یابند بخورند» (۱۳۱۲: ۴۵/۱۰)؛ «هر بنده‌ای که او را بخزند و بفروشند، آزادتر از آن کس دان که او بنده گلو بود» (همان: ۳۶/۸). افزون‌بر نکته‌های بالا، اشاره‌های گذرایی به فضایل دیگر نیز شده است؛ مانند فروخوردن خشم: «با کسی که عقایدش نسبت به تو خصمانه است، در صلح باش. این‌گونه روح‌ها هستند که باعث بالندگی عشق می‌شوند» (Ph: 26/53)؛ «در وقت خشم، بر خود واجب گردان خشم فروخوردن و با دوست و دشمن گفتار آهسته‌دار و چرب‌گوی باش» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۰۷/۲۹).

در این حوزه، مسائلی مانند تدبیرخانه، تدارک اسباب زندگی، رفتار با همسر و آداب فرزندپروری بحث می‌شود.

– ضرورت تأمین معاش زندگی و نکوهش ثروت‌اندوزی

پتاج و عنصرالمعالی در آموزه‌های خود توجه بسیاری به مسئله اقتصاد خانواده دارند. پتاج در بحث تلاش برای کسب ثروت، مشیّت خداوندی را مهم می‌داند: «هرگز چیزی که مردان تدارک می‌بینند، اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه چیزی که خدا مقدر کرده است، اتفاق می‌افتد؛ بنابراین، در خانه نیکی زندگی کن. آدمی باید ببخشد و عطا کند» (Ph:6/44). کوشش برای تأمین هزینه‌های زندگی در آموزه‌های پتاج این‌گونه بیان شده است: «بنگر که ثروت خودبه‌خود به دست نمی‌آید. این یک قانون است. اگر انسان ثروت را به حرکت درآورد و آن را بیندوزد، خداوند نیز موفقیت را برایش مهیا می‌سازد. هنگامی که فرد تنبل باشد، خداوند نیز او را مجازات می‌کند» (Ph: 10/46)؛ «هنگامی که زمین را شخم می‌زنی و می‌کاری، محصول خودت را در مزرعه جمع می‌کنی، خداوند نیز آن را در دست تو فراوان می‌کند. دهانت را در سفره همسایه‌ات پر نکن» (Ph: 9/46). مسئله اصلی ثروت در قابوس‌نامه، تناسب دخل و خرج است (۱۳۱۲: باب ۲۱)؛ زیرا نگهداری مال از فراوانی آن مهم‌تر است. عنصرالمعالی به مسئله اقتصاد عاقلانه و زمینی نگریده است. او ثروت را عاملی برای حشمت میان انسان‌ها در جامعه می‌داند؛ زیرا خواسته هم موجب جمعیت و هم موجب پریشانی است. در نظر او حتی وام‌دادن به دوستان سرانجام به دشمنی می‌انجامد (همان). اسراف در آموزه‌های هر دو نویسنده، عامل فقر است: «در نعمت‌ها مسرف مباش؛ زیرا به بندگی و فقر می‌انجامد و موجب سستی می‌شود» (Ph: 16/49)؛ «سبب فقر اسراف دان» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۷۳/۲۱)؛ اسراف شوم است؛ زیرا «تن را بکاهد و نفس را برنجاند و عقل را پژمراند و زنده را بمیراند» (همان).

با این همه، هر دو به فرزندانشان اندرز می‌دهند که نباید همه نگرانی در ثروت‌اندوزی باشد؛ بلکه هدف از ثروت، آسایش است: «کسی که همه روزش را با حساب و کتاب می‌گذراند، لحظه‌ای شاد نیست. کسی که قلبش را شاد می‌سازد، در همه روز خوشحال است» (Ph: 25/ 52)؛ «در طول زندگی‌ات از قلبت پیروی کن. بیش از

آنچه به تو امر شده است، انجام مده. برای آدمی شرم آور است که زمان آسایشش از بین برود. برای حفظ خانهات، روزت را کوتاه نکن و بیش از اندازه‌ای که لازم است، میندوز. هنگامی که ثروت حاصل شد، به دنبال دلت باش؛ زیرا اگر انسان درمانده شود، ثروت بیهوده است» (Ph: 11/46-67). عنصرالمعالی نیز با اینکه اندوختن ثروت را برای ایام سستی و پیری از ضرورت‌ها می‌داند، آن را از جان عزیزتر ندانسته است: «ای پسر! از فراز آوردن چیز غافل مباش؛ لیکن از جهت چیز، خویشتن مخاطره مکن... بر خویشتن آنچه داری و تو را در بایست باشد، هزینه کن. اگر چند، چیز عزیز است، از جان عزیزتر نیست؛ در جمله جهد آن کن که آنچه به دست آری، به مصالح به کار بری» (۱۳۱۲: ۷۵-۷۳/۲۱؛ نیز همان: ۹۳/۲۶).

- رفتار با اهل خانه

چگونگی رفتار با همه اهل خانه در قابوس‌نامه آمده است؛ رفتار با پدر و مادر، همسر، فرزندان و خادمان؛ ولی در آموزه‌های پتاح، از ارزش و مقام مادر سخن نرفته است. در تعالیم دیگری که از مصر باستان به جای مانده است، از مادران سخن گفته شده است؛ مثلاً در تعالیم کگمنی، مرد غمخوار مادر است (Ph, 1912: 32) و اخلاق‌گرای دیگر، Eney درباره وظایف نسبت به مادران اندرز می‌دهد: «مگذار که مادرت تو را سرزنش کند. مبادا دستانت را به سوی خدا بردارد! که البته خداوند دعایش را می‌شنود» (Ibid: 33).

یکی از مسائل مهم در این اندرزها، چگونگی رفتار با زنان است. در تعالیم پتاح درباره هم‌نشینی با زنان آمده است: «هرکجا می‌روی، از هم‌نشینی با زنان بپرهیز. آینده‌ای نیست برای کسی که با زنان هم‌نشین شود و محتاطانه نیست که در آن مکان شرکت جوید. هزاران مرد نابود شده‌اند برای یک لحظه کوتاه که لذتی رؤیاگونه دارد. بلکه مرگ به دنبال آن می‌رسد. هم‌نشینی با زنان اسفبار است» (Ph: 18/49؛ همچنین Ph, 1912: 37/57). عنصرالمعالی نیز در باب عشق‌ورزیدن و تمتع کردن، نزدیک به همین سخنان اندرز می‌دهد.

عنصرالمعالی در باب بیست و شش بحث مفصلی درباره شرایط برگزیدن همسر و رفتار با او بیان کرده است. به فرزند توصیه می‌کند که از خاندان اصیل زن بگزیند؛ ولی

نه محتشم‌تر از خود، در پی مال و زیبایی زن نباشد؛ زیرا موجب آفت است، از زنان شوی کرده و زبان‌دراز پرهیزد، و نسبت به او غیرت نداشته باشد: «چون زن را رشک نمایی و با وی دوکیسه نباشی، در آنچه بدان حق سبحانه تو را قرار داده باشد، وی را نیکو داری، از مادر و پدر و فرزند بر تو مشفق‌تر باشد و خویشان را از وی دوست‌تر بدان و اگر رشک نمایی، از هزار دشمن دشمن‌تر بود» (۱۳۱۲: ۹۴/۲۶). پتاح نیز در رفتار با زنان می‌گوید: «اگر می‌خواهی که فرزانه باشی، تدارک خانه خود کن و زنی را که در میان بازوان توست، دوست بدار. معده‌اش را سیر کن، پشتش را بپوشان، در طول زندگی، قلبش را شاد کن؛ زیرا او دارایی‌ای است که برای صاحبش مفید است. با او خشن مباش؛ زیرا مهربانی، از خشونت بر او بیشتر اثر دارد. چیزی را که زن حسرت آن را می‌خورد، به او بده و چیزی را که چشمش در جست‌وجویش است، برایش مهیا کن. این‌گونه باید او را در خانه‌ات نگاه داری» (Ph: 21/50).

- فرزندپروری و تعلیم آداب به او

بنیاد هر دو اثر بر تربیت فرزندان است و اینکه چگونه در زندگی نیک‌بخت شوند و در اجتماع موقعیت برجسته‌ای به دست آورند. فرزندان ارزشمندند؛ زیرا از روح خود آدمی‌اند (Ph: 12/47). آنان نزد پدران گرامی‌ترین هستند (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۲). پتاح در اندرزهایش به آشفته‌گی روانی کسانی که فرزند ندارند نیز اشاره کرده است: «مگذار مردی که فرزندی ندارد، حسادت کند. مگذار که او افسرده شود و به‌خاطر بی‌فرزندی نزاع کند؛ زیرا یک پدر هرچند قوی است، ممکن است اندوهگین شود» (Ph: 9/46).

در *تعالیم پتاح*، از دختران هیچ سخنی به میان نیامده است؛ همان‌گونه که در ارزش مقام مادر نیز سکوت شده است: «اگر می‌خواهی که مرد حکیمی باشی، پسری برای خود بیروان تا خداوند را شاد کند» (Ph: 12/47). عنصرالمعالی نیز در همه‌جا فرزندش را ای پسر خطاب می‌کند و فقط در یک جا «ای فرزند» گفته است. بهره‌ عنصرالمعالی از واژه نشان‌دار پسر در برابر فرزند، توجه خاص او را به پسران اثبات می‌کند. او از دخترکان نیز نام می‌برد؛ ولی این یادکرد! جای تأمل دارد: «اگر فرزند دختر باشد، او را به دایگان مستوره نیک‌پرور بسیار و چون بزرگ شود، به معلمه ده تا نماز و روزه و آنچه شرط

شریعت آن است، از فرایض بیاموزد؛ ولیکن دبیری میاموزش و چون بزرگ شد، هرچه زودتر جهد کن که به شوهر دهی که دختر نابوده به و چون بود با شوی به یا به گور. اما تا در خانه تو باشد، مادام بر وی به رحمت باش که دخترکان اسیر مادر و پدر باشند؛ اما پسر را اگر پدر نباشد، به طلب کار خویش تواند رفت و خویشان را تواند داشت از هر روی که باشد. و دختر بیچاره بود. آنچه داری اول در برگ دختر کن و شغل وی را بساز و او را در گردن کسی کن تا از غم وی برهی. آنچه داری بذل کن و دختر در گردن وی بند و برهان خود را ازین محنت عظیم و دوست را همین پند ده» (۱۳۱۲: ۹۸).

پتاح برای تربیت فرزند، به تنبیه هم توصیه دارد: «برای فرزندان هرآنچه خوب است، انجام بده؛ زیرا فرزند تو کسی است که از روح خود تو متولد شده است. قلبت را از او جدا مکن، زاده خودت را نفرین مکن. اگر او بی‌مبالات باشد و برخلاف راه و رسم نیکویی که به او آموخته‌ای، گام بردارد و سخنان زشت گوید، او را بزنی تا در سخن گفتن نیکو شود» (Ph: 12/47). عنصرالمعالی نیز به تنبیه بدنی توصیه دارد؛ ولی تنبیه به دست معلم؛ نه به دست خود؛ زیرا موجب کینه می‌شود: «و به وقت تعلّم اگر معلم او را بزنند، او را شفقت مبر و بگذار که کودک علم و ادب و هنر به چوب آموزد و نه به طبع خویش؛ اما اگر بی‌ادبی کند و تو از وی در خشم شوی، به دست خویش وی را مزنی تا کینه تو در دل نگیرد» (۱۳۱۲: ۹۶/۷).

- ادب سخن گفتن

پتاح سخن گفتن نیک را می‌ستاید و آن را از گوهر گران‌بها نایاب‌تر می‌داند (Ph: 24/51). عنصرالمعالی هم برترین هنرها را هنر سخن گفتن دانسته است و غیرمستقیم، همه رفتار آدمی را بر مدار سخن بنا می‌نهد: «بدان که از همه هنرها بهترین، هنر سخن گفتن است که آفریدگار از همه آفریده‌های خویش، آدمی را بهتر آفرید» (۱۳۱۲: ۱۸). بسیارگویی ناپسندیده است؛ چه بسا سکوت برتر از سخن گفتن باشد: «سکوت برای تو از بسیارگویی مفیدتر است. فرض کن ممکن است در میان مجلس که سخن می‌گویی، کارشناسی باشد و به معارضه با تو برخیزد؛ به همین دلیل است که نباید در هر مجلسی، از هر دری سخن گفت که این عین دیوانگی و بی‌خردی است» (Ph: 24/51). عنصرالمعالی نیز گزاف‌گویی را دیوانگی می‌داند: «یافه گفتن دوم دیوانگی باشد» (۱۳۱۲: ۱۸).

۳۴/۷؛ ولی در شرایط مذکری نظری تقریباً متفاوت از پتاح دارد: «مناظره مکن آلا که دانی خصم ضعیف است. بر کرسی هرچه خواهی دعوی کن و اگر سائل باشد باک نبود و تو زبان را فصیح دار و چنان دان که مجلسیان تو بهایم‌اند، چنانک خواهی همی‌گوی تا به سخن درنمانی» (۱۳۱۲: ۱۱۴/۳۱).

پتاح منشأ گزاف‌گویی و بسیارگویی را خشم و قهر می‌داند و به فرزند در برابر این‌گونه سخنان، راهکار می‌دهد: «سخن غیرمعقول و گزاف را نه تکرار کن و نه گوش بده؛ زیرا گزاف‌گویی، نطق بدنی است که از طریق قهر و خشم به هیجان می‌آید. هنگامی که این سخنان برای تو تکرار می‌شود، به آن توجه مکن. به زمین بنگر و درباره آن حرف مزین تا پیرامونیانت از خرد تو آگاه شوند» (Ph: 23/57). عنصرالمعالی نیز می‌نویسد: «از سخن بی‌فایده دوری گزین که سخن بی‌سود همه زیان باشد و سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر» (۱۳۱۲: ۱۹/۶).

۲-۳-۲ رفتار با مردمان در جامعه

رکن بسیار مهم در هر جامعه‌ای محبت است. خواجه نصیر توسی پیش از پرداختن به سیاست مدن، بحثی مفصل درباب محبت بیان کرده است. ورای چگونگی رفتار با هر طبقه، محبت عامل ائتلاف در جامعه است: «در میان مردم، با تمام قلبت، برای خودت عشق و محبت بساز. کسی که راهش را نمی‌داند، هنگامی که تو را می‌بیند با خودش خواهد گفت که او کسی است که نظم می‌دهد به امورش و صاحب ثروت است؛ بنابراین، من از رفتار و کردار او پیروی می‌کنم» (Ph: 14/48). علاوه‌بر اصل محبت در جوامع، در کتب اخلاقی، به‌طور ویژه آداب رفتار با چند گروه از مردم بیان شده است: رفتار با دوستان؛ افراد برتر از خود؛ برابر با خود و فروتر از خود.

- آداب رفتار با دوستان

پتاح پای‌بندی به اصل دوستی را مهم می‌داند: «اگر می‌خواهی دوستی را ادامه دهی، در هر مکانی برای دوستت مانند یک استاد و برادر یا رفیق باش» (Ph: 18/49). او به سه اصل آزارنرساندن به دوست، آزمودن و جستن منفعت از دوستان معتقد است: «هرگاه بخواهی که از ذات دوستت آگاه شوی، از هر معاشر او سؤال مکن؛ بلکه با او زمانی را تنها بگذران تا به مصالحش آسیب نرسانی. زمانی را با او مباحثه کن. با سخن گفتن، قلب

او را بیازمای؛ هنگامی که از گذشته‌اش برای تو می‌گوید. ممکن است تو از بودن با او شرمگین یا به او مأنوس شوی. پس از یک رفتار شرم‌آور او، نه با او مدارا کن و نه به او پاسخی بده. خودت را از او کنار نکش. هنگامی که هنوز سخنش تمام نشده است سخن او را قطع نکن؛ زیرا ممکن است سخنش سودمند باشد» (Ph: 33/55).

عنصرالمعالی نیز آزرده دوستان را نمی‌پسندد: «حق دوستان و مردمان نزدیک خود ضایع مکن تا سزاوار ملامت نگردی که گفته‌اند: دو گروه مردم سزاوار ملامت‌اند؛ یکی ضایع‌کننده حق دوستان، دیگر ناشناسنده کردار نیک» (۱۳۱۲: ۱۰۲/۲۸). او نیز سفارش می‌کند که با دو گروه نیک و بد دوستی کن: «بنگر به میان دوستان نیک و بد و با هر دو گروه دوستی کن. با نیکان به دل دوستی کن و با بدان به زبان دوستی کن تا دوستی هر دو گروه تو را حاصل بود که نه همه حاجتی به نیکان افتد. وقت باشد که به دوستی بدان نیز حاجت افتد» (همان: ۱۰۱/۲۸). آزمودن دوستان بسیار مهم است: «در مثل است که دیوآزموده به از مردم ناآزموده» (همان: ۱۲۲/۳۲). عنصرالمعالی دوستان را با کردار می‌آزماید؛ نه با گفتار: «هرکه را آزمایی، به کردار آزمای؛ نه به گفتار» (همان)؛ «بدان که مردمان را به دو چیز بتوان دانست که دوستی را شایند یا نه. یکی آنکه دوست او را تنگ‌دستی رسد چیز خویش از وی دریغ ندارد. دوست را به فراخی و تنگی آزمای» (همان: ۱۰۲/۲۸).

- برخورد با افراد برتر از خود

در آداب رفتار با برتر از خود، دو گروه متفاوت است: کسانی که از نظر جایگاه مادی و جاه اجتماعی برتر هستند؛ دوم کسانی که از نظر خرد برترند؛ هرچند جایگاه مادی بالاتری نسبت به ما ندارند. پتاح در احترام به بزرگ هر قبیله می‌گوید: «بزرگ قبیله، مورد اعتماد است که از او پیروی کنند» (Ph: 9/46)؛ «اگر در حال صحبت با عاقل‌تر از خود هستی، اجازه بده تا بازوانت را فروریزد، پشتت را بشکند و خم کند. اگر با تو موافق نباشد، از او عصبانی مشو» (Ibid: 2/42). عنصرالمعالی نیز به ارج نهادن پیران توصیه می‌کند: «اگرچه جوان خویشتن را داناترین همه‌کس شمرد، تو از جمع چنین جوانان مباش و پیران را حرمت دار و سخن با پیران به گزاف مگوی» (۱۳۱۲: ۴۱/۹). افرادی که در جایگاه برتر نسبت به آدمی قرار دارند، سبب معیشت هستند: «به رئیس تعظیم کن. سرپرست و رئیس تو در جایگاه سروری است؛ زیرا خانه تو بسته به ثروت اوست و

دستمزد تو در دست اوست. احمقانه است که کسی با ولی نعمتش - کسی که تنها بخشنده اوست - نزاع کند» (Ph: 31/54). عنصرالمعالی نیز می‌نویسد: «حشمت و خدمت خداوندان بهترین سرمایه است و درم از آن جمع شود. پس، ازبهر سود، سرمایه از دست مده» (۱۳۱۲: ۱۴۵/۳۷).

از آداب مهمی که در برابر این گروه باید رعایت کرد، ادب سخن‌گفتن، سکوت و نگاه است: «قلب سرریز باشد و دهانت بسته و خاموش! هنگامی که در میان نجبا هستی، روش و منش را عالی کن. هنگامی که در نزد فرمان‌روایان هستی و فرمانی به تو داده می‌شود، آراسته باش. قلبت را هنگام سخن‌گفتن به کار بند تا نجیبانی که سخن تو را می‌شنوند، بگویند: چه عالی است سخنانی که از دهانش بیرون می‌آید» (Ph: 42/60)؛ «اگر در میان مهمانانی باشی که فردی بزرگ‌تر از تو هست، هرچه را به تو می‌گوید، بپذیر. اگر به فردی که در روبه‌رویت است نگاه می‌کنی، با نگاه‌های نافذ و بسیار عمیق آزارش مده. خیره‌شدن به فرد، آزاردهنده است. تا او تو را خطاب نکند صحبت مکن؛ زیرا کسی نمی‌داند که چه چیزهایی در نظر او بد است. پس هنگامی که از تو می‌پرسد، سخن بگو. این‌گونه، سخنان تو در نظر او خوب خواهد بود» (Ph: 7/44-45). عنصرالمعالی نیز می‌نویسد: «سخن را که به مردمان نمایی، نکوترین نمای تا مقبول شود و مردمان درجه تو بشناسند که بزرگان و خردمندان را به سخن بدانند نه سخن را به مردم که مردم نماند است زیر سخن خویش» (۱۳۱۲: ۳۰/۷)؛ «اما سخن ناپرسیده مگویی» (همان: ۱۹/۶).

حضور همیشه و به‌هنگام در نزد بزرگان مهم است: «اگر در میان اتاق شورا باشی، همیشه آن‌گونه عمل کن که در آغاز روز به آن سفارش شده‌ای. غایب مباش و خارج مشو از شورا و همیشه حاضر باش و در ساختن گزارش و اخبار همیشه حاضر باش» (Ph: 13/48)؛ «مادام بر درگاه ملوک حاضر باش، چنان‌که هرکه را طلب کند، تو را ببیند؛ زیرا که همت ملوک این است که پیوسته در آزمایش کھتران باشند» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۴۷/۳۷).

گاهی بزرگان باعث خشم انسان می‌شوند و چون مقامی بالاتر دارند، سکوت نشانه خردمندی است: «از صحبت کردن شریرانه خودداری کن، هر زمانی که او سخن می‌گوید، با او مخالفت نکن. اگر تو را در موضوعی نادان خطاب کرد، تواضع تو ادعاهایش را از بین می‌برد» (Ph: 2/43). عنصرالمعالی نیز در این باره می‌نویسد: «اگر کسی با تو بستهد،

به خاموشی آن ستهنده را بنشان و جواب احمقان خاموشی دان» (۱۳۱۲: ۲۲/۶)؛ «پرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد» (همان: ۳۸/۸).

- برخورد با افراد پایین تر از خود

در چگونگی برخورد با این افراد دو نکته مهم است: چگونگی رفتار با خادمان و زیردستان، چگونگی سخن گفتن با جاهلانی که در گروه خادمان نیستند؛ ولی در برخوردهای اجتماعی با آنان روبه روییم.

پتاج آشتی و صلح در جامعه را به رضایت بندگان وابسته می داند و لزوم کسب رضایت آنان را سفارش می کند: «خادمانی را که نزدت خدمت می کنند، راضی نگاه دار. این وظیفه کسی است که مورد لطف خداوند است. درحقیقت، راضی نگاه داشتن خادمان دشوار است؛ زیرا بنده ای می گوید که بخشنده هستی و فردا می گوید که خسیسی. در آن شهری که بندگان و خادمان رنجور باشند، صلح و تن درستی برقرار نمی شود» (Ph: 22/51). در اندیشه پتاج، انسانی که خود در عنایت خداوند قرار گرفته است، موظف به نوازش زیردستان است؛ عنصرالمعالی نیز با هدفی مادی گرایانه، لطف به زیردستان را توصیه می کند: «با کسی که از تو فروتر بود، پیکار مکن... بر کهران خود، بی بهانه بهانه مجوی تا تو به ایشان آباد باشی و ایشان از تو نفور نشوند... کهران را آبادان داری، کار تو ساخته باشد... طریق کرم نگاه دار تا به هر زمانی ستوده باشی» (۱۳۱۲: ۱۰۸/۲۹).

در برابر جاهلان نیز باید خردمندانه رفتار کرد: «اگر طرف بحث تو انسانی حقیر باشد که در فضیلت سخن با تو برابر نیست، او را تمسخر و تحقیر مکن؛ زیرا او خود ناچیز و افتاده است. او را تنها بگذار تا خودش را پریشان کند. از او سؤال مکن تا قلب خودت را شاد کنی. برای خرسندی خود، خشم را بر او خالی مکن. این کار ننگ آور است که عقل حقیری را پریشان کنی و به بازیچه گیری» (Ph: 4/43). عنصرالمعالی نیز مخاطب را از مناظره با نادان بازمی دارد: «اگر خواهی که بر دلت جراحت نرسد که هیچ مرهم نپذیرد، با هیچ نادان مناظره مکن» (۱۳۱۲: ۳۹/۸).

یکی از وظایفی که قدرتمندان و رهبران گروه باید انجام دهند، عمل به گفته های خود است. رهبرانی که رفتارهای کاملی ندارند، نمی توانند رفتار مردم را اصلاح کنند. پتاج

می‌گوید: «اگر رهبری باشی که رفتارهای دیگران را هدایت می‌کند، بکوش تا همیشه مهربان باشی و رفتار خودت نیز بدون نقص باشد» (1912: 5/44)؛ «و خلق را آن فرمای کردن که خود کنی» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۱۵/۳۱).

چون قدرت و ثروت میان بندگان خداوند در چرخش است، بر فرودستان باید بخشش و ترحم داشت: «بر فرودست تر ببخشای و بدان که برتر از تو باشد و نیازمند باشی» (همان: ۱۷۸/۴۳)؛ «اگر پس از بی‌مقداری و بی‌چیزی، به مقامی بزرگ یا به ثروتی برسی، یا به مهم‌ترین درجه در این شهر برسی، یا در دانش مخصوصی به موضوعات مهم برسی، بدان که آن ترقی و پیشرفت به تو عطا شده است؛ بنابراین، قلب و دلت را به احتکار و انباشت مبنده؛ زیرا تو مأمور موقوفات خداوند شده‌ای و البته آخرین نیز نیستی. دیگری مانند تو می‌آید و این جایگاه و ثروت و مقام به دست دیگران می‌افتد» (Ph: 30/54). پس از بخشش نیز نباید منت نهاد: «اگر در گذشته به کسی لطف و بخشش کرده‌ای، دیگر به او یادآوری مکن و به رویش میاور» (Ph: 29/54)؛ «چون عفو کردی، او را سرزنش مکن و از آن گناه یاد میاور که آنگاه چنان باشد که عفو نکرده باشی» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۰۹/۳۰).

با بخشش و مهربانی به زیردستان نباید مجال سرپیچی از دستورات به آنان داده شود: «اگر فرمانده باشی، بکوش تا قوانینی که خواسته‌ای، گزارده شود. در انجام کارها، روزهای بعدی را نیز به یاد آور؛ هنگامی که گفتار فایده نخواهد داشت» (Ph: 16/49)؛ «در پادشاهی خویش مگذار که کسی فرمان تو را خوار دارد که تو را خوار داشته باشد که در پادشاهی، راحت در فرمان‌دادن است و گرنه صورت پادشاه با رعیت برابر است و فرق میان پادشاه و رعیت آن است که وی فرمان‌ده است و رعیت فرمان‌بردار» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۶۹/۴۲)؛ «اگر خواهی که به قول تو کار کنند، به قول خود کار کن» (همان: ۳۷/۸).

از دیگر وظایف یک رهبر و فرمانده، دادگری و دادن آزادی بیان به زیردست است: «اگر رهبر و فرمانده باشی، بخشنده باش. هنگامی که سخن یک دادخواه را می‌شنوی، مگذار در رساندن مطالبش به تو دچار لکنت شود. بلکه برای رفع حاجتش مشتاق باش و

به او اجازه بده که آزادانه سخن گوید تا دادخواستش را انجام دهد و مشککش برطرف شود. اگر ملتمست از اینکه دلش را برای تو بگشاید، تردید کند، گفته خواهد شد که قاضی کار نادرستی انجام می‌دهد و دادخواست او را اجابت نمی‌کند. ولی یک قلب تربیت شده، به راحتی گوش فرامی‌دهد» (Ph: 17/49)؛ «اگر خواهی که از شمار دادگران باشی، زیردستان خود را به طاقت خویش نکودار» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۳۹/۸).

- برخورد با افراد هم‌مرتبه خود

سکوت در برابر انسان برتر و فروتر از خود شرط ادب است؛ زیرا حرمت خود شخص حفظ می‌شود. پتاح سکوت در برابر هم‌مرتبه خود را روا نمی‌دارد: «اگر طرف بحث تو هم‌مرتبهات هست، هنگامی که او چیز بدی گفت، تو سکوت نکن. عاقل تر از او باش. شنوندگان تو را تشویق خواهند کرد» (Ph: 3/43). عنصرالمعالی هم نیاز بردن به این گونه افراد را نمی‌پسندد: «مرگ به از آن که نیاز به همچون خودی برداشتن» (۳۸/۸: ۱۳۱۲).

جدول شماره ۱: باب‌بندی موضوعی در تعالیم پتاح‌حوتپ

موضوع	بند
مقدمه و مؤخره	مقدمه عاطفی: بخش A / معرفی خود: بخش B / بالش به اندرزه‌ها: بخش C / ذکر تجربه: بخش D
تهذیب نفس	توصیه به تقوا: بند ۳۶ / توصیه به عدالت: بند ۵ / ستایش خرد و نکوهش جهل: بند ۳۹، ۴۰ / نکوهش دشنام: بند ۱۹ / نکوهش غرور: بند ۱ / نکوهش شکم‌بارگی: بند ۱۴
رفتار در خانواده	تهیه اسباب زندگی: بند ۹، ۱۰، ۱۱ / رفتار با زنان و همسران: بند ۱۸، ۲۱، ۳۷ / فرزندپروری: بند ۱۲، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳ / آداب سخن‌گفتن: بند ۱، ۷، ۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۱
رفتار در جامعه	محبت: بند ۱۴ / آداب دوستی: بند ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵ / رفتار با برتر از خود (از نظر جایگاه مادی): بند ۷، ۱۳، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۴۲ / رفتار با برتر از خود (از نظر جایگاه معنوی): بند ۲، ۸، ۹، ۱۰ / رفتار با فروتر از خود (از نظر جایگاه مادی): بند ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰ / رفتار با فروتر از خود (نادانان): بند ۴ / رفتار با هم‌مرتبه خود: بند ۳

جدول شماره ۲: باب‌بندی موضوعی در قابوس‌نامه

موضوع	باب‌های کتاب
حکمت نظری	۱: شناختن ایزد/ ۲: آفرینش پیامبران/ ۳: سپاس از خداوند/ ۳۱: در علم فقه و علم اخروی/ ۳۳: در پزشکی/ ۳۴: در نجوم
رفتار در حوزه اخلاق فردی	۴: طاعت خداوند/ ۶: فروتنی و افزودن گهر و هنر/ ۸: ذکر اندرزهای نوشین‌روان
رفتار در خانه و خانواده	مسائل مربوط به همسر و فرزندان: ۵: شناختن حق پدر و مادر/ ۱۴: آداب عشق‌ورزیدن/ ۱۵: آداب تمتع کردن/ ۲۶: طریق زن‌خواستن/ ۲۷: فرزندپروری/ مسائل مربوط به خانه و ثروت: ۲۱: در مال و خواسته/ ۲۳: شرایط برده‌خریدن/ ۲۴: شرایط زمین‌خریدن/ ۲۵: شرایط چهارپاخریدن/ ۳۲: آداب تجارت/ ۴۳: دهقانی آداب: ۷: بیشی‌جستن در سخن‌دانی و دانش/ ۹: در پیری و جوانی/ ۱۰: خویش‌داری و آداب خوردن/ ۱۱: آداب نوشیدن شراب/ ۱۲: آداب مهمانی و میزبانی/ ۱۳: آداب مزاح‌کردن و شطرنج و نرد/ ۱۶: گرمابه‌رفتن/ ۱۷: آداب‌خفتن/ ۱۸: آداب نخجیرکردن/ ۱۹: آداب چوگان‌زدن (نخجیر و چوگان، کار محتشمان است و هم جزو آداب زندگی خصوصی پادشاهان است و هم مربوط به آداب و رفتار شخصی)
رفتار در جامعه	رفتار با مردمان هم‌رتبه: ۲۲: نگاه‌داشتن امانت/ ۲۸: آداب دوستی/ ۲۹: رفتار با دشمن/ ۴۴: جوانمردی. رفتار با مرتبه بالاتر از خود: ۳۷: خدمت پادشاهان/ ۳۸: ندیمی‌کردن/ ۳۹: آداب کاتبی/ ۴۰: وزارت/ ۴۱: سپاه‌سالاری/ ۲۰: جنگ و کارزار رفتار با زیردستان: ۴۲: پادشاهی/ ۳۰: عقوبت و عفو/ ۲۰: کارزار

۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش، روابط بینامتنیت در قابوس‌نامه و تعالیم پتاح‌حوتپ با رویکردی تحلیلی - تطبیقی بررسی شد. مشترکاتی مانند موضوع و مخاطب و جایگاه اجتماعی نویسندگان، دلایل این بررسی تطبیقی است. با توجه به اختصار تعالیم پتاح و تفصیل قابوس‌نامه می‌توان گفت بسیاری از اندرزهای پتاح را در قابوس‌نامه می‌توان یافت. قابوس‌نامه متون پیش از خود را چه آگاهانه و چه به صورت توارد در خود هضم کرده است. نتایجی که از مباحث پیشین به دست آمد، به شرح زیر است:

- جایگاه اجتماعی مشترک هر دو اخلاق‌گرا: پتاح وزیر است و عنصرالمعالی نیز از امرای محلی است. وجود تفاخر در کلام و توجه به نسب عالی و قضاوت مردم زمانه در

هر دو تعلیم آشکار است.

- موضوع کتاب: هر دو اخلاق‌گرا به انگیزه آموزش ادب زندگی، ابتدا پسران خود را مخاطب قرار داده و در ضمن، دستورالعملی برای زندگی دیگران نیز نوشته‌اند که البته توجه کاملاً یک‌سونگرانه به پسران در این دو اثر آشکار است.
- در هر دو اثر تأکید در به کار بستن اندرزها و همچنین ارتباط‌های خطابی با فرزند وجود دارد که نشان از ننگستن رشته ارتباط با مخاطب در متن و توجه به اصل مخاطب‌شناسی است.
- سبک هر دو اثر، روان و ساده است. تشبیه‌هایی برای عینی کردن مطالب در هر دو اثر وجود دارد که البته در تعالیم پتاح بسیار اندک و در قابوس‌نامه فراوان است.
- از منظر شاخصه‌های پیرامنی، هر دو اثر مقدمه‌ای عاطفی، مؤخره و ابواب و بندهای تقریباً نزدیک به هم دارند (قابوس‌نامه ۴۴ باب و تعالیم پتاح ۴۳ بند).
- موضوع اندرزهای دو اثر، در هر سه حوزه رفتار فردی، خانوادگی و اجتماعی است که البته پتاح تأکید بیشتری بر ادب سخن‌گفتن دارد و تأکید عنصرالمعالی بیشتر بر بهروزی مطلق است؛ چه از راه سخن و چه از شیوه‌های دیگری مانند مهارت در پیشه‌های عملی در سطوح عادی، متوسط و والا.
- تعالیم پتاح به صورت مشافهه بوده است؛ به همین سبب برای رعایت حال مخاطبان، مبنی بر اختصار است؛ اما تعالیم عنصرالمعالی حاصل اندیشه‌ای قبلی در تألیف و تدوین است و به همین سبب مفصل و دربردارنده نکته‌های جزئی‌تر است.
- با وجود این اشتراک‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که سنتی مشترک در نوشتن اندرز به فرزند وجود داشته است که باعث تمایز این‌گونه نوشتن از اندرزنامه‌هایی شده است که مخاطب آن فرزند خود شخص نبوده است.

پی‌نوشت

1. Sebayt
2. Instruction of Kagemni
3. Heuni

۴. در این پژوهش، برای رعایت اختصار، در ارجاع درون‌متنی، به جای (ptah-hotep) کوتاه‌شده

آن «Ph» نوشته می‌شود و پیش از شماره صفحه، شماره بند ذکر می‌شود؛ مثلاً «Ph, 1912: 1/42» بند یک، صفحه ۴۲.

5. Instruation of Ameneemop
6. Instruction of Amenemhat
7. Senusret
8. Inatruction of Any
9. Loyalist Teaching

۱۰. بخشی از گفتار کوروش را سیسرون در رساله خود به نام پیری نقل کرده است (زمانی، ۱۳۹۶: ۸۱).

11. Anthony Thorlby
12. Julia Kristeva
13. Le mot, Le dialogue, Le roman
14. Gerard Genette
15. Transtextualite
16. Architextualite
17. Paratextualite
18. Metatextualite
19. Intertextualite
20. Hypertextualite

۲۱. براساس مکتب امریکایی که مطالعه تطبیقی را برپایه تواردها و شباهتها بنیان نهاده است (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۴۶).

۲۲. به نظر یولیا کریستوا، بینامتنیت به هیچ وجه بررسی تأثیرگذاری یک متن بر متن دیگر نیست (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵).

23. Akhethetep
24. pathos

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ارسطو (۱۳۹۳)، فن خطابه، ترجمه پرخیده ملکی، تهران: اقبال.
۳. اسماعیلی، مراد (۱۳۹۵)، «وجود تشابه برخی مؤلفه‌های فرهنگی قابوس‌نامه با متون اوستایی و پهلوی»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۸، ش ۳، ش پیاپی ۳۱، ۳۹-۵۲.
۴. امام، محمدکاظم (مترجم) (بی‌تا)، جاویدان خرد، ترجمه از پهلوی به عربی به کوشش

- حسن بن سهل، به‌روایت ابن‌مسکویه رازی، تهران: چاپ بوذرجمهری.
۵. آمین، احمد (۲۰۱۲)، *إلی ولدی*، قاهره: مکتبه مصر.
۶. پراور، زیگبرت؛ انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۳)، «ادبیات تطبیقی چیست»، *مجله ادبیات تطبیقی* (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، پیاپی ۹، ۳۶-۴۸.
۷. تراویک، پاکر (۱۳۷۳)، *تاریخ ادبیات جهان*، ترجمه عرب‌علی رضایی، جلد اول، تهران: فرزاد.
۸. تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.
۹. توانا، محمدعلی؛ مولودی، امیر (۱۳۹۸)، «بررسی مقایسه‌ای قابوس‌نامه عنصرالمعالی و شهریار ماکیاولی براساس چارچوب نظری توماس اسپینگز»، *فصل‌نامه سیاست*، دوره ۴۹، ش ۱، ۳۵-۵۵.
۱۰. توسی، نصیرالدین (۱۳۵۶)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مینوی و حیدری، تهران: چاپ‌خانه زر.
۱۱. جلیلی‌جشن‌آبادی، صبا (۱۳۹۹)، *بررسی فرزندنامه‌ها در ادبیات فارسی - از آغاز فارسی دری تا مشروطه - با رویکرد نقد بلاغی*، رساله دکتری: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند.
۱۲. حافظ‌عوض، احمد (۱۹۲۳)، *من والدی ولده*، بی‌جا: مطبعه الشعب البشارع محمدعلی بصیر.
۱۳. دورانت، ویلیام (۱۳۳۷)، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: اقبال.
۱۴. زمانی، رضا (۱۳۹۶)، *نامه‌ای به فرزندم*، تهران: کمیسیون ملی یونسکو - ایران.
۱۵. عمارتی‌مقدم، داوود (۱۳۹۸)، «مراودات بینا فرهنگی: صورت‌بندی مفهوم سخن‌وری در ایران سده‌های میانه و مصر باستان؛ باتکیه بر دو کتاب آموزه‌های پتاح‌حوتپ و قابوس‌نامه»، *کهن‌نامه ادب فارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دهم، ش دوم، ۱-۱۴.
۱۶. عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۱۲)، *قابوس‌نامه*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: مطبعه

مجلس.

۱۷. گزنفون (۱۳۸۸)، *کوروش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. معین، محمد (۱۳۸۶)، *فرهنگ فارسی*، تهران: نامن.
۱۹. نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶)، «ترامتنیت؛ مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، ش ۵۶، ۸۳-۹۸.
۲۰. _____ (۱۳۹۴)، *درآمدی بر بینامتنیت؛ نظریه‌ها و کاربردها*، ویرایش دوم، چاپ دوم، تهران: سخن.

21. Gennete, Gerard (1997), **Palimpsests: Literature in the Second Degree**, Translated by Channa Newman & Claude Doubinsky, University of Nebraska Press.
22. Lichtheim, Miriam. (1976), **Ancient Egption Literature**, Volume II, University of California Press.
23. Parkinson, Richard, (2002), **Poetry and Culture in Middle Kingdom Egypt; A Dark Side to Perfection**, London: Continuum.
24. [Ptah-Hotep] (1912), **Instruction of Ptah-Hotep**, Tr. Battiscombe Gunn, London: John Murray, Albemarle Street.
25. Worton, Michael; Still, Judith, (1990), **Intertextuality; Theories and Practices**, Published by: Manchester University Press.

